

## سیمای قاضی با يك دنيا خاطرات

علی اصغر شریف  
مستشار دیوان عالی کشور

ما در شماره قبل سیمای نورانی قاضی را در ورای ترش رویی و صلابتش، در ورای یکدندگی و وظیفه‌اش، در ورای مقررات خشک و پیچیده‌اش نشان دادیم که چگونه با توسل بروانشناسی یا روانکاوی هنر خود را عرضه می‌کند و بر مشکلات قضایی فایق می‌شود. هم‌اکنون بمطلب دیگری که بی‌تأثیر در نشان دادن این سیمای روحانی نیست، اشاره می‌کنیم:

آری، همسنگ روانکاوی، همپایه روانشناسی، ناخودآگاه‌های ادب چه بمعنی عام و چه بمعنی خاص و تجلیات ادبشناسی است که پرتویی از خلیات و جلوه‌گریهای آن در کار قضاوت همبستگی و بروز دارد.

می‌دانید ادب، ادب‌شناسی چه موقعیتی بقاضی می‌دهد؟ قاضی اگر شاعر یا نویسنده ادبی هم باشد، چه مزایا برای خواهان یا خواننده دارد؟ چه سجایا به دادستان یا متهم می‌بخشد؟ آنجا که دعاوی کیفری یا مدنی باید بصلح خاتمه یابد، آنجا که موضوعات مطروح خانوادگی در حمایت قانون حمایت خانواده جریان دارد، آنجا که تنها قیافه آشتی پذیری مشکلی را حل می‌کند، آنجا که دو مبارز سرسخت بجان هم افتاده موضوعات پیچیده قضایی و محاکماتی را برخ یکدیگر می‌کشند، آنجا که دعوایی دعوی دیگری را دنبال دارد و سالیان دراز طرفین در پیچ و خم های قانون خود را گرفتار می‌بینند،

بالاخره در آنجا که روح خصمانه در بین دو طرف حکمفرماست، کی باید وسایل صلح و آشتی را فراهم سازد؟ چنانچه جمعی خیراندیش برای اصلاح ذات‌البین پا در میان نگذارند، آیا تنها حوصله قاضی نیست که می‌تواند رشته خصومت دیرینه را بگسلاند؟ حوصله‌ای که آمیخته با ادب پروری و شاعر مسلکی است. حوصله‌ای که در قاضی شاعرپیشه، در قاضی ادب دوست نهفته و مرکوز است. ما با این قاضی شاعر، با این قاضی شعر شناس و ادب پرور سخن داریم.

آری، آن قاضی که شاعر است، احساسات رقیق دارد؛ در این رقت احساسات و خوشدلی رازها مستقر است که قسمتی از آن بصلح دوستی آراسته شده و امیدوار کننده می‌باشد.

گرچه گفته‌اند، «قاضی دادگاه جنایی پس از چند سال اشتغال بکارهای جنایی و صدور احکام جنایی رقت احساسات خود را از دست می‌دهد و سیاهی قلبش را می‌گیرد و سنگدل می‌شود»، ولی چون خود من چندین رئیس دادگاه جنایی در تهران بودم، اجازه بدهید در این جا این مطلب سر بمهر را بهتر بشکافم و پرده‌ها را بالا بزنم:

بخاطر دارم، برای اینکه این فکر را حلاجی نموده در وجود خود امتحان کرده باشم، در صدد برآمدنم با تهیه آماره‌ای که نشان دهنده چنین واقعیتی باشد، موضوع را بسنجم. ناچار در طول مدتی که رئیس دادگاه جنایی بودم، دفتری برای خود و در خانه خود باز کردم که صفحه‌ای از آن اختصاص بذکر برائت یافتگان و صفحه دیگر اختصاص بر تعیین حبس‌های تأدیبی، مجرد، اعمال شاقه و غرامت و ستون ملاحظاتی هم برای حبس ابد و اعدام داشت. قصدم این بود که آماره‌ای تهیه کنم که نامه اعمال قاضی جنایی باشد و نتیجه این آمار علاوه بر اینکه حکایت از اوضاع اجتماعی مردم و اخلاق و روحیات طبقات مختلف داشته باشد، ثمره کار روزانه خود را نیز منعکس کند. بعبارت دیگر برای اینکه ببینم و بسنجم هر قاضی دادگاه جنایی در ظرف یک ماه یا یک سال چند سال حبس‌های گوناگون برای خلق الله و درماندگان اجتماع و گرفتاران دستگاه عدالت با اصطلاح می‌برد

و با سنجش حقوقی که جامعه می‌دهد و سختی معیشت یا محرومیت‌هایی که قاضی باید متحمل آن باشد، چه میزان است.

این دفتر را در مدتی که در سمت مزبور باقی بودم، برای خود حفظ کردم؛ هر شب که در آستانه استراحت روزانه بکاشانه خود روانه می‌شدم، دفتر را پیش خود می‌گشودم و ارقام یادداشت شده از حبس و غرامت یا برائت و اوضاع اختصاصی و اجتماعی متهم یا مجرم و طبقه‌ای که متهم یا محکوم یا تبرئه شده از آن برخاسته است، در آن دفتر یادداشت و از آن برای خود و دیگر افراد اجتماع عبرت حاصل می‌کردم؛ می‌دیدم: اولاً آمار برائت یافتگان قابل قیاس با حبسهای تعیین شده برای محکومین نیست، زیرا برائت آمار نمی‌خواهد، همه کس بری بوده و اصل برائت است. ثانیاً میزان حبس از عمر من و اولاد من و دیگر فرزندان ما بالا و بالاتر می‌رود. بارها و حشت مرا فرا می‌گرفت و قلب و دلم را می‌لرزاند. می‌لرزاند که چگونه حبس‌هایی که در يك هفته یا يك ماه شنیدن عدد و میزان آن خون هر کس را بغلیان می‌آورد، با تفاق همقطاران خود تعیین کرده‌ایم!

آری قاضی تحت حمایت قانون، پس از سنجش دعوی اقامه شده و جا دادن آن در ترازوی عدل و انصاف با گزینش مصلحت عمومی، این مقدار حبس را ارزانی داشته است؛ آن قاضی که برای برقراری امنیت و آسایش اجتماع، مثل نقل و نبات متاع خود، یعنی حبس و غرامت را در طبق اخلاص گذارده و به بزه‌کاران یا لغزشکاران بی‌بهای آسایش این و آن یا برای برقراری نظم و رفع اختلال می‌بخشد، چقدر روحا کزافه و سنگین است. فروش حبس و غرامت در ازای جنحه و جنایت! این فروشها پس گرفتنی نبود، مگر آنکه بسد قانون برخورد می‌کرد در دیوان کشور شکسته می‌شد یا حبس تعلیقی به تخلف از مقررات تعلیق برخورد می‌کرد. صحبت از يك سال دو سال نیست!

این دفتر اعمال را بالاخره نتوانستم حفظ کنم و بار غم آنرا بدوش بکشم یا هموار سازم. آنرا برای احتراز از خوابهای آشفتنه و برای پرهیز از آلابش فکری خود محو کردم و نخواستم چنین دفتری در کتابخانه من بماند

و مدرك آشفتكیهای روحی خانواده کی گردد! در صورتیکه بعدها پشیمان شدم و بنظرم رسید، این دفتر سخنگو در هر خانواده قاضی باید باشد و برای نوباوگان و برادر زادگان ما سخن ها، پندها و اندرزها داشته باشد، چه این دفتر بمنزله پرده نقاشی رآلیستی است که نشان دهنده واقعیتهای بوده و از حقایق حرف میزند که آدمی را عبرت و شگفتی و امید دارد! خدا می داند، چه حرفها و چه یادگارها برای جامعه خواهد داشت. آری، پرده های نقاشی رآلیستی نموداری از حیات ستمدیدگان، گذشت زمان، درماندگی و شوربختی است: این پرده ها پرده کوبیسم نیست که هر کس نخواند، هر کس نفهمد، هر کس خوش نیاید، زیرا نمایش دهنده حق و حقیقت است و عدد دروغ نمی گوید. آنوقت است که قاضی ادبشناس، قاضی ادب پرور سیمای خود را در آن می خواند و تجلیات آن را در انعکاس نور کم آن بچشم واقع بینی خود می بیند و حیرت می برد. در این جاست که سیمای قاضی را در ادب و ادب پروریش باید بررسی کرد. باید دید و شناخت و احساس کرد که چه سان این نمودارها در روح و روال او تأثیر داشته و آیا از شنیدن اشعار شیرین شعرای گذشته و افتخارات ملی کمتر خواهد بود؟

یکی از وکلای دادگستری را که سابقاً معروف بمؤمن بود می شناسم و بخاطر دارم که در محاکمات جزایی بمناسبت موضوع همواره داستان یا اشعاری از سعدی شاعر غزلسرای نامی می آورد و از لطف اشعارش برای تبرک و تبیین و استعطاق قضات شاهد مثال می آورد و روحیه همه را مسخر می کرد و بسا اوقات در آخرین دفاع از دعوی بشخصیت متهم و تلفیق ذاتیات او با اشعار دلنشین سعدی می پرداخت و این ذوق را در همه زنده می کرد و از مشرب ادب پروری قاضی بنفع موکل خود استعانت می جست.



حال برای شما خاطره ای چند که ادب غیر از موضوعات ادبی و شعر و شاعری است، دامن گیر حل مشکل شد، می آورم تا این حقیقت روشن شود که روح ادب پروری چه می سازد:

## خاطره اول

در تاریخی که بسمت وکیل عمومی در «پارک» بدایت تهران» انجام وظیفه می کردم، از کلافتی پیرمردی را بیمار که بدایت همراه پرونده‌ای آوردند. پرونده او حکایت داشت که نامبرده چند خانه دارد که همه را خالی گذارد و برف و باران بعضی از طاق اطاقها را خراب کرده و ممکن است از این راه به همسایگان و مردم کوچه و عابران آسیب برسد و هیچ حاضر نیست که خانه‌های خود را اجاره دهد یا خرابیهای وارده را ترمیم کند! البته صاحب پرونده اتهام یا جرمی نداشت. از او شفاهاً سؤالاتی کردم، در حالی که قلم در دست داشتم، ولی چیزی نمی‌نوشتم. در مقابل سؤال اینکه چرا خانه‌های خود را رها کرده و اجاره نمی‌دهد، در جواب گفت: طبق اصل نهم قانون اساسی «افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد، مگر بحکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می‌نماید.» بعلاوه طبق اصل سیزدهم «منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهر نمی‌توان داخل شد، مگر بحکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده».

در مقابل سؤال دیگری که از او کردم، گفت می‌خواهم سمت شمار ابدانم! وقتی گفتم سمت من وکالت عمومی است، گفت مطابق مقررات اصول محاکمات جزایی وکیل عمومی حق استنطاق ندارد. این مستنطاق است که می‌تواند استنطاق کند. در این جا متوجه شدم که قصد او این است که او سؤال کننده باشد و من جواب دهنده. دانستم با چه کسی طرف بحث و گفتگو هستم. در این ضمن بخاطر رسیدن از طبیب قانونی استعانت بجویم. ضمن یادداشتی از طبیب قانونی تقاضا کردم او را معاینه و از نظر روانی اظهار نظر نماید. طبیب قانونی پس از معاینه و پرسش سؤالاتی چند در پاسخ اعلام داشت: «این شخص مبتلابه جنون قانون است.» در این جا ادب اقتضا کرد که مطلب برای این پیرمرد محترم طور دیگری حل شود. هر چند ممکن بود که او را محجور قلمداد نموده و بعنوان کسی که نفع و ضرر خود را تشخیص نمی‌دهد، قیمی برای او تعیین شود ولی برای حفظ

موقعیت خانوادگی او را مشخص کردم؛ در ضمن بکلانتری دستور دادم با اقوام و خویشان او در تماس باشند و ترتیب نگاهداری خانه های او را بدهند. پس از چند روز در پاسخ بعدی کلانتری گزارش داد که برای تعمیرات ساختمان کارگر و بنا گذاشته اند و خطر مرتفع خواهد شد.

حال ملاحظه می فرمایید که ادب و احترام موقعیت خانواده محترم را چگونه حفظ کرد که هم منظور کلانتری از تنظیم چنین پرونده ای حاصل شد و هم جان و مال همسایگان و عابران در امان ماند.

### خاطره دوم

شما می دانید عده ای هستند که درد عدلیه دارند؛ مثل این است که برای درمان عقده های خود ناخود آگاه بکوچکترین علت و سببی به بهانه های گوناگون هر روز ناگزیرند پله های کاخ دادگستری را طی کرده از این اطاق به آن اطاق، از این دفتر به آن دفتر سرگوش آب بدهند، نامه ای بدهند، شماره ای بگیرند، شکایتی بکنند، رونوشت قراری بدست آورند. این خاطره باز از «پار که بدایت» است:

زنی در نتیجه علاقه و محبتی که بجوان بزازی در بازار بزازه پیدا کرده بود و مزاحم او می شد، بکلانتری آورده شد و در آن تاریخی که لایحه حمل چاقو و مقررات مزاحمت وضع نشده بود، پرونده ای برای این کار بشکایت آن جوان کاسب درست شد و بیار که بدایت آوردند. ناچار چون عمل جرم آوری از آن زن در آن تاریخ سر نزده بود، او را رها ساختند. زن از آن روز دیگر پار که بدایت را رها نمی کرد. هر روز نامه ای می نوشت، شکایتی می نمود و حضور آن جوان را برای مقابله شدنش در پار که تقاضا داشت. خلاصه دادگستری که رفع مزاحمت از او کرده بود، خود هر روزه کسی را مزاحم می دید. این کار با ادب بمعنی خاص خود بر گزار می شد و جواب او را می دادیم و آخر الامر بگرفتن نمره ای که حکایت از وصول نامه شکایت آمیز او داشت، قناعت می ورزید. خلاصه کار ما این بود که او بیاید و شماره ای که مطلبی در بر نداشت، بگیرد و در کیسه

خود بگذارد و برود . همینکه از دور ظاهر می‌شد، شماره‌ای حاضر می‌کردیم و باو می‌دادیم و او دلخوش از نزدما می‌رفت ؛ می‌رفت و رازو نیاز خودرا با این شماره‌های پوچ توخالی می‌کرد ، باز روز از نو ، شماره از نو!

حال دقت و توجه بفرمایید ، حوصله و ادب قاضی در مقابل این سماجت چقدر احترام آمیزاست . عاشقی که فقط کاغذ پاره شماره داری اورا دلخوش می‌کند ، چرا باعث گزند روح او بشویم ؟ چرا از تکرار عملی دریغ باید کرد که از آن روح آشفته دیگری آرامش پیدا می‌کند ؟

خدا می‌داند، چقدر شماره دادیم و چقدر او شماره گرفت و آه از نهادش بلند نشد، بالاخره کسی بداد واقعی او که عاشق جانسوزی اورا در بدر کرده بود ، نرسید ، زیرا نه قانون می‌توانست جلب محبت کند ، نه مجازات برای جوان معصوم و گریز یا . آخر الامر زن خسته شد و رفت ولی ما خسته نشدیم و با خنده و ادب باو نمره‌های استقامت ، توقع و التماس دادیم و حال آنکه هر يك از این شماره‌های بی‌قیمت درزندگی و بخت مردم ، در سر نوشت اشخاص چقدر گرانبها و دخیل بوده و خواهد بود .

شما هم از سر نوشت و اعجاز نمره‌ها درزندگی خود غافل نباشید!

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی